



شهید احمدرضا احدی

ولادت: ۱۳۴۵/۶/۲۵، استان همدان

پذیرش در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی

شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۱۲، عملیات کربلای ۵

آرامگاه: ملایر، گلزار شهدای عاشورا

### زندگی نامه

احمدرضا احدی در بیست و پنجم شهریور ۱۳۴۵ در شهرستان ملایر متولد شد. به سبب موقعیت شغلی پدر در ارتش همراه خانواده به اهواز مهاجرت کرد. دوره ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت کامل و کسب رتبه‌های برتر گذراند. با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان مهاجر جنگی همراه خانواده به ملایر بازگشت. او در دبیرستان دکتر شریعتی در رشته علوم تجربی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۶۳ دیپلم خود را دریافت کرد. در سال ۱۳۶۴ با کسب رتبه نخست کل کشور در کنکور، در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی ادامه تحصیل داد.

نخستین بار در سال ۱۳۶۱ در عملیات رمضان به جبهه اعزام و مجروح گردید.<sup>۱</sup> در این عملیات آشنایی او با بسیجیان و هم‌زمان، تأثیر شگرف بر روحیه او گذارد و بدین ترتیب پس از آن، دوازده بار به جبهه رفت و در تمام عملیات‌ها از عناصر فعال و خاص گردان‌ها و دسته‌ها بود. وی سرانجام در عملیات کربلای پنج در شب دوازدهم اسفند ۱۳۶۵ طی درگیری با کمین‌های دشمن بعثی به شهادت رسید. پیکر مطهر او پانزده روز در منطقه باقی ماند و سپس به شهرستان ملایر بازگردانده شد و در آرامگاه عاشورا در زادگاهش به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup> بنیاد ملی نخبگان، یکی از جوایز تحصیلی خود را به نام این شهید نخبه‌میزین کرده است.

<sup>۱</sup> ماجرای این واقعه در دو قطعه از یادداشت‌های وی با عنوان «ضیافت الله» و «با مرگ» منعکس شده است.

<sup>۲</sup> <http://navideshahed.com> (۱۳۹۵/۱۲/۱۰)

## وصیت‌نامه

شهید احدی، امام (ره) را از ژرفای جان دوست می‌داشت؛ تا بدان‌جا که وصیت‌نامه خود را با کوتاه‌ترین عبارت و در یک جمله به تحقق خواسته‌ها و سخنان رهبر و مقتدایش مزین کرد: «فقط نگذارید حرف امام روی زمین بماند؛ همین».

دست‌نوشته‌های شهید احدی در کتابی به نام «حرمان هور» به چاپ رسیده است. وی در قالب این دست‌نوشته‌ها به نگارش دریافت‌ها و مشاهدات خویش از جبهه می‌پردازد؛ تا یاد ایام گذشته یاری‌گر او باشد. افزون بر این گاهی نیز به قصد تشفی خاطر و پاسخ به غلیان احساسات درونی خود به نوشتن روی می‌آورده است:

«چیزی که می‌نویسم نه برای آن است که کسی بخواند و نه برای این است که نیت سوء و ریا داشته باشم؛ بلکه برای این است که اگر روزگاری خواستم به گذشته‌ها بیندیشم و خاطرات گذشته‌ام را به یاد آورم، وسیله‌ای در دست داشته باشم».<sup>۳</sup>

روح کلی و غالب در نوشته‌های احدی، به واسطه بازتاب مستقیم وقایع پیرامونی او در جبهه‌های جنگ، تلفیقی از رخدادهای بیرونی و دریافت‌های دقیق و ظریف شخصی اوست. شاید برجسته‌ترین وجه امتیاز این مکتوبات آن باشد که سیر و صیورورت (تحول و دگرگونی) یک بسیجی معیار و بلکه معیار بسیجی را در تمامی عرصه‌ها و جهات کمال‌جویی را به روشنی تمام نشان می‌دهد.<sup>۴</sup>

## نمونه‌هایی از دست‌نوشته‌های شهید احدی

### تحویل حال

«امروز اولین روز عید بود. گفتند که مراسم تحویل سال در محوطه قرارگاه برقرار خواهد شد. مراسم با پیام امام شروع شد. بعد از خاتمه پیام امام، یکی از برادران روحانی صحبت کرد. ناگفته نماند قبل از پیام امام، توسط همان برادر روحانی روضه اباعبدالله الحسین (ع) برقرار بود. پیام امام که تمام شد، زیارت عاشورا خواندیم و عرض کردیم: «آئی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم».

در همان حال بود که با خود می‌گفتم: یک سال گذشت. ای نفس تو هنوز زنده‌ای؟ یک سال گذشت و تو هنوز از قافله راهیان نور عقب مانده‌ای. یک سال از فقدان یارانت گذشت و تو هنوز در بی‌تفاوتی به سر می‌بری. تو هنوز خالص نشده‌ای. هر که را خدا خالص کرد، شهیدش می‌کند. بدان که همه رفتند و تو با مشتی خاک مانده‌ای. با مشتی خاطره‌های فراموش ناشدنی. دانستم که ماندن چه سنگین است و فهمیدم هر که زودتر برود، رستگار است».<sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> احدی، ۱۳۸۶: ۲۷

<sup>۴</sup> احدی، ۱۳۸۶، به نقل از کمری: ۲۱ و ۲۴

<sup>۵</sup> احدی، ۱۳۸۶: ۳۲ - ۳۳

## شوق تمنا - کمال انقطاع:

«... دیگر نمی‌خواهم زنده بمانم. من محتاج نیست شدنم. من محتاج توام. خدایا! بگو ببارد باران که کویر شوره‌زار قلبم سال‌هاست که سترون مانده است. من دیگر طاقت دوری از باران را ندارم. خدایا! دیگر طاقت ماندن ندارم، بگذار این خشک‌زار وجودم، این مرده قلب من دیگر نباشد! بگذار این دیدگان دیگر نبینند؛ بس است هر چه دیده‌اند. بگذار این گوش‌های صمّ دیگر نشنوند؛ بس است هر چه شنیده‌اند. بگذار این دست و پاها دیگر حرکت نکنند؛ بس است هر چه جنبیده‌اند. خدایا! دوست دارم تنهای تنها بیایم، دور از هر کثرتی. دوست دارم گمنام گمنام بیایم، دور از هر هویتی. خدایا! اگر بگویی: «لیاقت نداری»، خواهی گفت: «لیاقت کدام یک از الطاف تو را داشته‌ام؟!» خدایا! دوست دارم سوختن را؛ فنا شدن، از همه جا جاری شدن، به سوی کمال انقطاع روان شدن...»<sup>۶</sup>